

درس سیصد و بیستم (صوت ۳۳۶):

کلام مرحوم خوئی و همدانی در باب استصحاب
عدم تذکیه و عدم میته (۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به استصحاب عدم تذکيه و آثار
مترتب بر استصحاب بود. عرض شد که مرحوم
آقای خوئی به تَبَع و به دنباله مرحوم آقا رضا همدانی
قائل به استصحاب عدم تذکيه در مورد حیوانی که
شارع حکم به تذکيه آن حیوان کرده، هستند مخالفاً
لمرحوم شیخ انصاری که قائل به نجاست به واسطه
این استصحاب هستند.^۱ مرحوم آقا رضا همدانی در
باب طهارت این مسئله را مطرح کرده‌اند.^۲

کلام مرحوم آقا رضا مُشیر به این مطلب است که
شارع میته را درمقابل مذکّی قرار داده است. مذکّی
عبارت است از تذکيه حیوان بر نهج مذکور و با
شرائط مذکوره به حیثی که بر این تذکيه حلیت و
طهارت و جواز دخول فی الصّلاة مترتب است.
درمقابل آن که معنای سلبی است **عَدَمُ زَهَاقِ الرُّوحِ**

۱. موسوعة الإمام الخوئی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. مصباح الفقيه، ج ۱، ص ۶۵۴.

بِهَذِهِ الشَّرَاطِ الْمَذْكُورَةِ پس بین میتة و مذکّی شقّ

ثالثی وجود ندارد. یا حیوان واقعاً میتة است و یا حیوان واقعاً و شرعاً مذکّی است.

روی این اصل به مقتضای اصالت عدم تذکّیه، به واسطه این حیوانی که در اینجا افتاده و شک می‌کنیم که این حیوان با شرائط مذکوره [ذبح شده یا نه] مانند لحوم یا جلودی که از بلاد کفر استیراد می‌شود و قرینه دالّ بر ذبح شرعی و تذکّیه ندارد، با توجه به این مسئله، حرمت که حرمت اکل است بر این مسئله مترتب است. زیرا در آیه می‌فرماید که ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اَلْاَمَیَّتَةُ وَالْدَّمُّ وَلَحْمُ اَلْخَنَازِیْرِ وَمَا اَھْلَ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهٖ وَاَلْاَمْنُ خَنِقَةً وَاَلْاَمَوِّ قُوْذَةً وَاَلْمُتَرَدِّیَّةُ وَالنَّطِیْحَةُ وَمَا اَکَلَ السَّبْعُ اِلَّا مَا ذَکَّیْ ثُمَّ﴾؛^۱ مگر

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۸، ص ۶۱:

«حرام شد بر شما: مردار، و خون و گوشت

خوک، و حیوانی که به نام غیر خدا بکشید، و حیوانی که خفه کند، و یا با چوب و سنگ و چیز دیگر به آن زند تا بمیرد، و حیوانی که از بلندی پرتاب شود، و

آن را که تذکيه کردید. بنابراین حرمت مترتب بر عدم تذکيه است. زیرا تذکيه بر این حیوان ثابت نشده است و اصالت عدم تذکيه حرمت لحم را اثبات می‌کند که در آیه می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ پس وقتی که ما شکّ در تذکيه داریم اصالت عدم تذکيه موجب حرمت است و از آثار شرعی استصحاب است. خب این استصحاب اثبات حرمت را می‌کند. از آن طرف عدم جواز دخول در صلاة هست با روایت علی بن ابی‌حمزه از امام صادق علیه‌السلام که از فراء و جلود سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید که «**لَا تُصَلِّ فِيهَا إِلَّا فِي مَا كَانَ**

حیوانی که به واسطه شاخ خوردن از حیوان دیگر بمیرد، و باقی مانده از حیوانی که سبّع و درنده آن را خورده است مگر اینکه قبل از مردنش به آن برسید و آن را ذبح و تذکيه کنید! و آن حیوانی که برای تقرّب به خدایان بر روی سنگ معبد کشته می‌شود. و آن حیوانی که به واسطه تیرهای قمار به اُزلام به قمار گذاشته می‌شود؛ این کار فسق است.»

مِنْهُ ذَكِّيًّا»^۱ که عدم جواز دخول در صلاة را مترتب بر تذکيه کرده است.

پس وقتی که شما با استصحاب عدم تذکيه، غير مذکِّي بودن حيوان را ثابت کنید، عدم جواز دخول در صلاة هم اثبات می شود. فقط نجاست می ماند. فتوای آقای خوئی است و بعضی ها هم فتوا به این قضيه دادند مثل خود مرحوم آقا رضا همدانی. نجاست در لسان شرع ديگر مترتب بر عدم تذکيه نيست بلکه نجاست مترتب بر ميتة است و ميتة هم که در اینجا ثابت نشده است. چرا؟ چون با اصالت عدم تذکيه اثبات ميتة، اصل مثبت می شود. بنابراین از یک نقطه نظر عنوان عدم مذکِّي بر این استصحاب به واسطه این حرمت که در نصّ آية شريفة و به تصريح آية شريفة مترتب بر عدم تذکيه است در اینجا ثابت می شود و دوم **عدم جواز دخول في الصلاة**. اشکال ندارد که شئي هم طاهر باشد و هم دخول در صلاة با آن جایز نباشد مانند عرق جنب از

۱. الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب اللباس الذي تُكره الصلاة فيه و ما لا تُكره، ص ۳۹۷، ح ۳.

حرام؛ در لباسی که عرق جُنُب از حرام هست لباس طاهر است و اگر دست مرطوب به آن لباس بخورد این دست متنجّس نمی‌شود اما با آن نماز صحیح نیست و روایتش هم فقط یک روایت است که آن‌هم از امام حسن عسکری علیه‌السّلام است.

روایتش هم یک روایت معروفی است؛ شخصی شک در امامت حضرت عسکری داشت و به سامرا رفته بود و روزی بود که معتز از لشکر سان می‌دید، او در کناری ایستاده بود و دید یک نفر غیر از خلیفه با جلال و جبروت و اینها دارد می‌آید، گفت که خیال می‌کنم امام شیعیان و ما این شخص باشد و در دلش این مسئله آمد که اگر جواب مرا داد معلوم می‌شود این امام است و خبر دارد. موقع رفتن که نشد، در موقع برگشتن وقتی که حضرت برمی‌گشتند با این فرد مصادف شدند و جواب سؤال را دادند و فرمودند که لباس جنب از حرام طاهر است ولیکن نمی‌شود در آن نماز خواند.^۱ او متوجه شد که این امام هست. خب این اشکال ندارد که یک چیزی

^۱ . مناقب آل ابی طالب علیهم‌السّلام، ج ۴، باب إمامة أبی‌الحسن علی بن محمد النقی علیه‌السّلام، فصلٌ فی معجزاته، ص ۴۱۴، با قدری اختلاف.

طاهر باشد ولی درعین حال جایز نباشد در آن صلاة خواند و مقتضای اوست.

این اصل و مطلبی است که مرحوم آقا رضا همدانی بیان کردند. بعد از این قضیه مرحوم آقای خوئی یک استصحاب دیگری را هم در اینجا ضمیمه می کنند و آن استصحاب عدم میته است؛ می فرمایند که اشکال ندارد که ما استصحاب عدم میته را هم در اینجا جاری کنیم و با استصحاب عدم میته آن نجاستی که شارع بر میته مترتب کرده دیگر در اینجا مترتب نمی شود چون ما آن استصحاب عدم میته در زمان حیات را به بعد از زمان حیات استمرار می دهیم. فلذا در زمان حیات اگر شما دست به حیوان می زدید نجس نبود، الآن هم که دست می زنید نجس نیست.

در اینجا اگر شخصی بگوید که استصحاب عدم میته با استصحاب عدم تذکيه موجب مخالفت التزامیه است. چرا؟! مگر شما نمی گوید که شارع یا حیوان را حکم به تذکيه می کند یا حکم به میته بودن می کند، از این دو حالت که خارج نیست؛ اگر در

مورد این حیوان هم شما استصحاب عدم تذکيه جاری کنید و حکم بکنید بر اینکه این استصحاب عدم تذکيه موجب می‌شود که این حرام باشد و حرمت اکل در اینجا جاری بشود و همین‌طور عدم جواز دخول در صلاة جاری شود، خب با استصحاب عدم میته حکم به تذکيه باید کرد. چون این دو باهم منافات دارند؛ استصحاب عدم میته حکم می‌کند به اینکه این مذکّی است و استصحاب عدم تذکيه حکم می‌کند به اینکه این میته است خب این دوتا باهم موجب مخالفت التزامیه است. چون شارع که حکم می‌کند به اینکه **كُلُّ مَا لَمْ يُذَكَّ فَهُوَ مَيْتَةٌ** پس باید در اینجا حکم بکند **فَهَذَا مَيْتَةٌ وَ يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ النِّجَاسَةُ** حالا استصحاب عدم تذکيه را شما جاری می‌کنید و بعد حکم به نجاست نمی‌کنید؟! خب اینکه دیگر مخالفت التزامیه در اینجا می‌شود. چون یا باید حکم به حلیت کرد یا حکم به حرمت و نجاست کرد و اینها از همدیگر قابل انفکاک نیستند. جوابی که ایشان می‌دهند می‌گویند که مخالفت التزامیه در اصول اشکال ندارد تا وقتی که موجب مخالفت عملیه نشود که صحبتش الآن می‌آید. حالا

قبل از اینکه ما وارد بحث بعدی بشویم دو مطلب را در اینجا باید تذکر بدهیم؛ مسئله اول بحث در اصل مثبت است که اصل مثبت چه اصلی است؟

تعریف اصل مثبت

اصل مثبت همان طوری که بیان مرحوم شیخ هست و همین طور سایر آقایان نسبت به این مسئله اتفاق دارند آن اصلی - آن استصحاب و جریان اصل - که آثار و لوازم عادیه را - نه لوازم شرعیه را - اثبات کند. یعنی شما مثلاً استصحاب حیات زید در هنگام طفولیت را می کنید و الآن مثلاً ده سال گذشته است فرض کنید که ده ساله بوده یا چهارده ساله بوده که غایب شده الآن ده سال گذشته بیست و چهار سال شده و الآن شما استصحاب حیات زید را می کنید و حکم به اثبات لَحِیه می کنید که این اثبات لَحِیه لوازم عادیه می شود. این اصل مثبت می شود. ولی لوازم شرعیه را می شود بر آن اثبات کرد؛ مثلاً در آن زمان زید مال داشت الآن باید حکم به بقای آن مال بکنیم منتها آن متولّی باید آن مال را متصدّی بشود و در غبطه آن شخص مصرف کند و در اینجا

نمی‌شود حکم به تقسیم اموال کرد. این آثار، آثار شرعیه است. خب در اینجا این مطلب را فرمودند.

اما صحبت ما در اصل مثبت همان‌طوری که نظر آقایان هست، ما لوازم عادیه را در اصل مثبت قبول نداریم یعنی اصل مثبت را در آنجا قائل هستیم و اصل مثبت در آنجا تجویز نمی‌شود. ولی در مواردی که جریان یک اصل، لوازم لاینفک را ثابت بکند نه لوازم عادیه را چون ممکن است شخصی بیست و چهارساله بشود، ولی ریش درنیاورد و کوسه باشد، شما که ندیدید! شاید کسی بیست و چهارساله بشود مرضی پیدا بکند و ریش نداشته باشد. هزارتا مسئله هست. بله، به‌نحو عادی و متعارف افرادی که به سن هفده و هیجده و بیست و اینها می‌رسند انبات لَحیه در آنها می‌شود اما اینکه حتماً بخواهد این مسئله محقق باشد لازمه لاینفک نیست لوازم عادیه است لذا به آن لوازم عادیه می‌گویند. اما در لوازم لاینفک چه لازمه لاینفک عادی و طبیعی که به خود ماهیت الشیء برگردد یا اینکه لوازم لاینفک شرعی و اعتباری، در هر دو صورت خارج از اصل مثبت است.

لوازم لاینفک ماهوی مثل آن جایی که امر دائر
بین متضادین است **إِمَّا قِيَامٌ أَوْ إِمَّا جُلُوسٌ وَ لَا ثَالِثٌ**
لَهُمَا فرض کنید شما وقتی که استصحاب قیام شیء
را می‌کنید مثلاً شخصی در خیابان ایستاده و شما او
را می‌بینید که الآن ایستاده و دارد حرکت می‌کند، دو
دقیقه دیگر می‌گویید که ببینیم کجاست، می‌گویید که
اینکه در اینجا راه رفته حتماً به این راه ادامه داده
است لذا به دنبالش می‌روید و توقع دارید الآن به
سه‌راه بازار رسیده باشد. وقتی کسی راه می‌رود
بالآخره زمین را طی می‌کند و به مکان بعدی
می‌رسد.

پس این استصحابی را که شما می‌کنید با
استصحاب مَشی شما نفی جلوس و نفی سکون را
می‌کنید و می‌توانید بگویید که **لَيْسَ بِسَاكِنٍ**. به
ضرس قاطع هم می‌توانید بگویید و بر این مسئله
حکم بار کنید چون **إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا**، این لازمه
لازمه عقلی است. یا شما نباید استصحاب بکنید و
استصحاب حجیت ندارد و یک امر عادی و اعتباری
است که در این صورت اشکال در خود استصحاب

هم وارد می‌شود و یا اگر استصحاب یک مبنای عقلائی دارد و یک واقعیت خارجی است پس وقتی که شما استصحاب می‌کنید حکم به عدم سکون کردید اگر استصحاب عدم سکون می‌کنید حکم به می‌کنید، وقتی که شما در اینجا دارید می‌روید، استصحاب عدم سکون را که مشاهده کردید، آن استصحاب را الآن جاری می‌کنید خب حکم به می‌کنید، این دیگر اصل مثبت نیست. یا اینکه در استصحاب عدم جلوس، باید حکم به قیام بشود با استصحاب عدم جلوس قیام ثابت می‌شود یا نمی‌شود؟ قیام ثابت می‌شود. چون **إِمَّا قَائِمٌ وَ إِمَّا غَائِبٌ وَ لَا ثَالِثَ لَهُمَا**. با استصحاب عدم قیام جلوس ثابت می‌شود و اینها لوازم عادی نیستند. اینها لوازم عقلی و لاینفک هستند که اگر خدا توفیق بدهد در بحث استصحاب این بحث می‌آید و اشکالاتی در آنجا هست.

بنابراین در مانحن فیه هم مسئله به همین کیفیت است. یا اینکه استصحاب قسم دوم شرعی باشد؛ شرعی یعنی همین. مگر شما نمی‌گویید که شارع **قَسَمَ الْحَيَوَانَ إِلَى قِسْمَيْنِ إِمَّا مَذَكِّيٌّ وَ هُوَ الَّذِي زُهِقَ**

رُوحُهُ بِهَذِهِ الشَّرَاطِطِ وَ إِمَّا مِيتَةً وَ هُوَ الَّذِي زُهِقَ
 رُوحُهُ بِغَيْرِ هَذِهِ الشَّرَاطِطِ وَ لَا ثَالِثَ لُهُمَا. پس وقتی
 که حیوان به شَقِّین و به قِسْمَین تقسیم می شود و ثالثی
 هم برای او نیست بنابراین طبق لوازم شرعی، با
 استصحاب عدم یک شقّ قطعاً اثبات شقّ دیگر
 خواهد شد و خود شرع این حرف را زده است و
 خود شما دارید می گوید که شرع تقسیم کرده است.
 پس وقتی که شما دارید با استصحاب عدم تذکّیه غیر
 مذکّی بودن او را ثابت می کنید در واقع دارید میته
 بودن او را ثابت می کنید و اینکه اصل مثبت نیست.
 این یک مسئله است. مضافاً به اینکه
 همان طوری که مرحوم شیخ دارد در مواردی که شارع
 اصلاً عنوان غیر مذکّی را بر میته حمل کرده است،
 وقتی که شما به موارد نگاه بکنید می بینید عنوان غیر
 مذکّی در اینجا بر میته هست و - طبق همین روایات
 و موارد استعمال و اینها - بر میته هم حکم بر نجاست
 کرده است این دیگر به اصل مثبت کاری ندارد که در
 اینجا از راه اصل مثبت و نهی اصل مثبت وارد
 بشویم. شارع به جعل شرعیّه آمده عنوان میته را بر
 غیر مذکّی و مذکّی وارد کرده است و گفته که

الحيوانُ على قسمين؛ إمّا مذكّي و إمّا غَيْرُ مذكّي؛
المذكّي هكّذا غَيْرُ مذكّي ميتّه، و به همین کیفیت
هم حکم کرده است.

نظر مرحوم شیخ همین است با اینکه مرحوم شیخ
حتی لوازم عقلیه را هم در آن اصل مثبت جاری
نمی‌کند و قائل به اصل مثبت نیستند ولی در اینجا
قائل به حکم به میتّه هستند.^۱ چرا؟! چون در اینجا
خود مرحوم شیخ می‌خواهد بفرماید که عنوان غیر
مذكّي مساوٍ للمیتّه تفاوتی نمی‌کند؛ چه بگویید که
هذا غَيْرُ مذكّي و چه بگویید که هذا ميتّه. دو عنوان
دارد؛ دو عنوان بر مورد واحد؛ یکی عنوان میتّه و
یکی عنوان غیر مذکّي. با اصل عدم تذکّیه غیر مذکّي
ثابت می‌شود و غیر مذکّي هم مساوٍ للمیتّه پس میتّه
اثبات می‌شود. بر میتّه هم که نجاست بار می‌شود.
پس حکم به نجاست باید کرد.

دیگر معلوم می‌شود که در نظر مرحوم شیخ اصلاً
در اینجا بحث اصل مثبت نیست، بحث عنوان ثانی
مترتب بر این است و این عنوان ثانی عنوان میتّه

۱. فرائد الأصول، ج ۳، ص ۱۹۸.

است؛ غیر مذکّی و میته **کِلَاهُمَا واحد**. پس بحث اصل مثبت نیست، بحث عنوان ثانی است، روی این جهت دیگر در این مسئله اشکال بر شیخ وارد نیست.

مسئله دومی که از یک ظرافت خاصی در اینجا برخوردار است و جای صحبت هست، استصحاب عدم میته‌ای است که مرحوم آقا رضای همدانی این را فرمودند و مرحوم آقای خوئی این را گفتند و مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه - ظاهراً ندیدم که اشکالی در حاشیه داشته باشند - هم استصحاب عدم میته را تقریر و تأیید کردند. خب در این استصحاب عدم میته، ما از آقای خوئی سؤال می‌کنیم که مقصود از این عدم میته چیست؟ اگر منظور شما از استصحاب عدم میته عدم زهاق روح به‌عنوان کلی است، خب این عدم زهاق روح که الآن دیگر انتفاع موضوع شده است و این الآن مرده است، وقتی که در زمان حیات عدم زهاق روح بود الآن دیگر شما نمی‌توانید استصحاب عدم زهاق روح کنید چون الآن جلوی چشمتان افتاده و مرده است یا آن را

کشتند یا اینکه خودش به موت طبیعی میته شده است.

پس این عدم زهاق به عنوان کلی در اینجا منتفی است و تبدل موضوع شده است. اگر منظور شما عدم زهاق **عن شرائط شرعية** است، الآن در اینجا عدم زهاق روح **عن شرائط غیر شرعية** است یعنی زهاق روح از شرائط شرعیه نشده است پس زهاق روح از شرائط غیر شرعیه شده است، این همان اصل مثبتی است که خود شما رد می کنید! در زمان حیات که الآن دارد حرکت می کند و راه می رود ما می توانیم حکم کنیم که **لَمْ يَزْهَقْ رُوحُ هَذَا الْغَنَمِ عَنْ شَرَايِطٍ شرعية**؛ روح این از شرائط شرعیه زهاق پیدا نکرده است و الآن کشته شده و افتاده است، شک می کنید آیا زهاق روح از شرائط شرعیّه است یا از شرائط غیر شرعیه است؟ اگر از شرائط غیر شرعیه باشد نجس است و اگر از شرائط شرعیه باشد طاهر و حلال است. ما عدم زهاق روح را از شرائط شرعیه استصحاب می کنیم و این از شرائط شرعیه زهاق پیدا نکرده است. اولین اشکالی که به این وارد می شود این است که اگر استصحاب عدم زهاق روح از

شرائط شرعیه موجب طهارت و عدم میته بودن بشود، این همان اصل مثبتی است که شما خودتان دارید رد می‌کنید. اشکال دوم با استصحاب دیگر تعارض پیدا می‌کند که آن استصحاب دیگر، عدم زهاق روح از شرائط غیر شرعیه باشد. چه کسی گفته است که استصحاب باید حتماً عدم زهاق روح از شرائط شرعیه باشد؟! ما عدم زهاق روح را از شرایط غیر شرعیه استصحاب می‌کنیم و با استصحاب عدم زهاق روح از شرائط غیر شرعیه میته بودن را برای این اثبات می‌کنیم و می‌گوییم که الآن زهاق روحی که برای این شده **عَنْ شَرَائِطٍ غَيْرِ شَرْعِيَةٍ** بوده است! چطور شما آن را استصحاب می‌کنید؟! این استصحاب با استصحاب مقابل معارضه می‌کند چون هردو امر وجودی هستند؛ هم شرائط شرعیه امر وجودی است و هم شرائط غیر شرعیه امر وجودی است. می‌گفتیم که بدون شرائط شرعیه و بدون شرائط غیر شرعیه استصحاب نمی‌شود چون تبدل موضوع است.

پس اصل عدم میته‌ای در اینجا جاری است که

آن اصل غیر از زهاق روح به یک امر وجودی برگردد
و آن امر وجودی **شرائط شرعیه** می‌شود. ما
می‌گوییم که درمقابلش **شرائط غیر شرعیه** هست
مثل اینکه در اینجا خفه‌اش کردند و خناق به وجود
آوردند. این دو استصحاب با همدیگر تعارض پیدا
می‌کنند.

پس این اصل عدم میته از کجا آمد؟! اصلاً
به‌طور کلی استصحاب عدم میته از ریشه از بین
می‌رود و **لَا يَبْقَى إِلَّا اسْتِصْحَابٌ وَاحِدٌ وَ هُوَ أَصَالَةُ**
عَدَمِ التَّذَكِّيَّةِ، فقط اصالت تذکیه می‌ماند. آنوقت
براین اساس که ما در اینجا می‌توانیم استصحاب عدم
میته را جاری کنیم چند صفحه را همین طوری ادامه
دادند که حالا ببینیم چه خواهد شد.

اللهم صل على محمد وآل محمد